

واکاوی جامعه‌شناختی پارادایم‌های توسعه‌نیافتگی ایران از منظر نظریه‌پردازان ایرانی

سید سیاوش موسوی رکعتی^۱

مهرداد جواهری پور^۲

حسن محدثی^۳

تاریخ وصول: ۹۷/۰۵/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۱۴

چکیده

در تحلیل پیش رو می‌کوشیم تا به این سوال پاسخ دهیم که، چرا جامعه‌ی ایرانی از توسعه یافتگی باز ماند؟ که در این راستا، کتاب‌هایی که توسط نظریه‌پردازان ایرانی نگاشته شده بود مورد تحلیل واقع گردید، که برآیند آن بدین قرار شد؛ الف) نظریه‌پردازی که پارادایم توسعه‌نیافتگی ایران را ساختار جامعه قلمداد می‌کنند. این نظریه‌پردازان معتقدند ساختار اقتدارگرایانه و عدم رشد سرمایه‌داری در این ساختار، علت توسعه‌نیافتگی ایران بوده است. آن چه باعث پیدایش مؤلفه‌های اقتدارگرایانه در ایران شده است، تمرکز اقتصادی و سیاسی، ساختار فرهنگی رشد نیافته و همچنین ضعف در یادگیری از جوامع موفق بوده است. اما آنچه که باعث عدم تکوین نظام سرمایه‌داری در ایران شد، نا امنی بوده است و علت آن هم ترس از مصادره اموال توسط کارگزاران استبداد بوده است. ب) نظریه‌پردازانی که پارادایم توسعه‌نیافتگی ایران را عاملیت جامعه تلقی می‌کنند. این نظریه‌پردازان معتقدند کنش کنشگران جامعه‌ی ایرانی باعث توسعه‌نیافتگی ایران شده است. از اهم این عناصر فرهنگی باید به خلیقات ایرانیان، خاصه فرهنگ استبدادی، غریزدگی و نخبه‌کشی اشاره کرد. ج) نظریه‌پردازانی که پارادایم توسعه‌نیافتگی ایران را تلفیقی می‌دانند. این نظریه‌پردازان معتقدند، علاوه بر ساختار و عاملیت، باید به عوامل خارجی به مثابه‌ی حملات نظامی بیگانگان و نقش استعمار هم اشاره کرد.

واژه‌گان کلیدی: نظریه‌پردازان ایرانی، توسعه‌نیافتگی، ساختار، عاملیت، استعمار.

۱- دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲- استادیار و عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

mehrdadjavaheri@yahoo.com

۳- استادیار و عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

مسئله توسعه نیافتگی ایران، از دیرباز مورد توجه ایرانیان بوده است، چرا که وقتی به جوامع دیگر نگاه می‌کنند این مسئله برای آن‌ها مبرهن تر و مشخص تر می‌شود. به راستی باید این سوالات را مطرح کرد که، الف) چرا ایران که در زمان‌های گذشته، کشوری آباد و داری فرهنگ و تمدنی پیشرفته و غنی بود، توسعه پیدا نکرد؟ ب) چرا ایران مثل بسیاری از کشورهای توسعه یافته چون ژاپن، کره ی جنوبی، مالزی و یا سنگاپور پیشرفت نکرد؟ ج) چرا در ایران مثل بسیاری از دیگر کشورها، انقلاب صنعتی اتفاق نیفتاد؟ د) خلاصه این که چرا ایران مدرن نشد؟ در واقع می‌توان به این نکته رسید که حوادث گوناگون و تغییرات و تحولات پی درپی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی چنان در تار و پود این جامعه نشسته است که تبیین آن، نیازمند تحلیل و تفسیرهای متعدد و متناوب از سوی نظریه پردازان متفاوت، شده است. شاید به همین دلیل بود که نگارنده را بر آن داشت تا مساله ی توسعه نیافتگی جامعه ی ایران را از منظر نظریه پردازان ایرانی مورد کندوکاو قرار دهد. در واقع تحولات شگرف اجتماعی و سیاسی در سرزمینی کهن، که قدمتی به بلندای تاریخ دارد، این سوال کلی، را به ذهن متبادر می‌کند که چرا ایران با آن همه سابقه ی تمدنی و تاریخی، عقب ماند و پیش نرفت؟ به دیگر عبارت، چرا ایران از توسعه یافتگی باز ماند؟ که در تحلیل پیش رو می‌کوشیم تا با نظریات نظریه پردازان ایرانی، به سوالات فوق که به مثابه ی یک سوال کلی هستند، پاسخ دهیم.

در واقع در این مقاله کوشیده شده است تا پارادایم‌های توسعه نیافتگی جامعه ی ایران را از منظر نظریه پردازان ایرانی، مورد کندوکاو قرار دهیم. بر این اساس، بیست و یک نظریه پرداز را مورد مطالعه قرار دادیم. هر کدام از این نظریه پردازان دلایل و استدلال‌های خاص خود را دارند. عده ای ساختار را گرانگه‌گاه تحلیل خود قرار داده اند، تعدادی هم کنش کنشگران را کانون تبیین خود ذکر نموده اند و بعضی‌ها هم، تلفیقی و ترکیبی اندیشیده اند. به دیگر عبارت، هم روی ساختار ایستاده اند، هم به کنش می‌اندیشند و هم به عوامل خارجی توجه دارند، در واقع سیستماتیک و مجموعه ای اندیشیده اند. اما می‌توان در یک تقسیم بندی علمی، این کارویژه‌ها را در سه حوزه تقسیم بندی نمود. الف) نظریه پردازان ایرانی ساختارگرا. ب) نظریه پردازان ایرانی عواملگرا، و ج) نظریه پردازان ایرانی تلفیق‌گرا. به همین علت، این قلم، در این مقاله، به دنبال تحلیل و تبیین نظریات نظریه پردازان ایرانی بر اساس این تقسیم بندی، یعنی ساختارگرایی، عوامل گرایی و تلفیق گرایی ایرانی می‌باشد. بنابراین بعد از بیان نظریات هر گروه از نظریه پردازان، تحلیل نگارنده که به نوبه خود، تفسیر جدیدی از نظریات نظریه پردازان ایرانی، درباره ی جامعه ی ایران می‌باشد، ارائه می‌شود.

روش

در این پژوهش از روش ترکیبی پارادایمی^۵ هرمنوتیکی استفاده شده است. که در ابتدا به روش پارادایمی و پسانگاه به روش هرمنوتیکی پرداخته می‌شود.

روش پارادایمی؛ اصطلاح پارادایم به وسیله‌ی مرتن به این معنا گرفته شد تا طرحی برای کدگذاری داده‌ها باشد. در واقع مرتن معتقد بود، پارادایم مجموعه‌ای از مفاهیم، فرض‌ها، اسلوب‌ها، قضایا و مسائلی درباره‌ی حوزه‌های اساسی رویکردهای نظری در بحث جامعه‌شناختی است. اما کوهن معتقد بود، پارادایم یافته‌های علمی می‌باشند که پذیرفته‌ی جهانی هستند و مدلی را برای شناخت و حل مساله برای مدت زمان طولانی به وجود می‌آورند. بودن و بویکو پارادایم را این‌گونه شرح می‌دهند. پارادایم از مجموعه‌ای از قضایا تشکیل شده است و شامل گام‌هایی است که جامعه‌شناسی می‌بایستی در ساخت و پرداخت نظریه که برای توضیح وجوه‌گوناگون جامعه استفاده می‌شود، طی کند. ولی به خود واقعیت نمی‌پردازد. به عبارتی پارادایم یعنی چارچوبی از مفاهیم و اصول موضوعه‌ی اساسی که پژوهش‌ها در چارچوب آن انجام می‌شود (تنهایی، ۱۳۸۹: ۱۶۷) در نزد توماس کوهن، اکثر پیشرفت‌های علمی مهم با انشعاب از پارادایم‌های غالب و فراگیر به وجود آمده است. به عقیده‌ی او پارادایم‌ها نظریه‌ها و مفاهیم غالب و فراگیر در یک حوزه‌ی علمی ویژه‌اند. اهمیت پارادایم‌ها نه به دلیل توضیح دادن چیزها، بلکه به این دلیل است که آن‌ها ارائه‌دهنده‌ی بهترین راه برای دیدن و مطالعه‌ی جهان در زمان اکنون هستند. به عنوان مثال، پارادایم‌های مسلط یک حکومت، در قانون اساسی و دیگر اسناد رسمی آن ثبت شده است. پارادایم از یک سو ابزارهای مهمی برای تفکر و اندیشیدن هستند و از سوی دیگر می‌توانند منحصر به یک موضوع خاص باشند و شکل محدودیت به خود بگیرند. اصولاً جامعه‌شناسان پارادایم را به عنوان راهنمای تفکر و تحقیق جامعه‌شناسانه به کار می‌گیرند. زیرا معتقدند برای معنا بخشیدن و فهم یک جامعه، به یک یا تعدادی بیشتر نقشه‌ی نظری و یا پارادایم نیاز هست تا تفکر و یا تحقیق جامعه‌شناختی آن‌ها را راهنمایی و هدایت کند (عضدانلو، ۱۳۸۸: ۱۴۶-۱۴۲) بنابراین می‌توان گفت که پارادایم یک مدل، نقشه و چارچوبی است که تحقیق در غالب آن می‌تواند انجام شود. به نظر می‌رسد که یک پژوهشگر می‌تواند با مشخص نمودن عامل مسلط و یا مفاهیم اصلی در یک جامعه تحت عنوان پارادایم‌های آن جامعه، جامعه‌ی مورد نظر را مورد تحلیل و تبیین قرار دهد. که ما در این پژوهش سعی کردیم تا عامل مسلط و یا به عبارتی مفاهیم فراگیر و به تعبیر نگارنده پارادایم‌های توسعه‌نیافتگی جامعه‌ی ایران را از منظر نظریه پردازان ایرانی مورد کندوکاو قرار دهیم و پسانگاه با روش هرمنوتیک، تفسیر خود را از عوامل مسلط و یا پارادایم‌های مطروحه ارائه نماییم. بنابراین در ادامه به روش هرمنوتیکی پرداخته می‌شود.

روش هرمنوتیکی؛ فرآیند هرمنوتیک را می‌توان این‌گونه بیان کرد که هرمنوتیک تا قرن هجدهم میلادی، فن تفسیر متون بود. سپس در قرن نوزدهم، به صورت روش‌شناسی علوم انسانی درآمد، اما در قرن بیستم به چیزی یکسر متفاوت، یعنی فلسفه تبدیل شد. پسانگاه در قرن بیست و یک

نظریه پردازان مختلف به صورت های متفاوت و ترکیبی یعنی تفسیر، روش و فلسفه از آن استفاده کردند. در این پژوهش هرمنوتیک به مثابه ی یک روش انگاشته شده است (گروندن، ۱۳۹۱: ۳۱) اما هرمنوتیک به مثابه ی یک روش چگونه تعریف می شود. هرمنوتیک به مثابه ی یک روش عبارت است از فهم و تفسیر متن. اما مقصود از فهم و تفسیر در یک متن به چه معناست. مقصود از فهم، رمز گشایی از معنای نهفته و مکنونات پنهانی است که در متن وجود دارد، به عبارت دیگر منظور از فهم در هرمنوتیک، درک افکار مکتوب و یا ملفوظ مولف است به طوری که می خواسته است آن ها درک شود. بر این اساس می توان گفت فهم در مقام یک فن عبارت است از دوباره تجربه کردن اعمال ذهنی مولف متن. اما مقصود از تفسیر در هرمنوتیک چیست؟ به نظر می رسد مقصود تاویل باشد یعنی علاوه بر تشریح و تبیین و روشن کردن زوایای مختلف متن، ارتباط اجزای درونی متن را با معنای ظاهری و باطنی متن مشخص کنیم. به دیگر عبارت اثر را از طریق تحول معنای آن به طور درونی و نسبت داشتن اجزای درونی آن با یکدیگر مشخص و روشن کنیم (پالمر، ۱۳۹۰: ۹۵-۴۱). بنابراین نگارنده با ترکیب روش پارادایمی-هرمنوتیکی پژوهش خودش را انجام داده است، مبنی بر این که در ابتدا عوامل مسلط و یا به عبارتی پارادایم های مختلف را از منظر نظریه پردازان مختلف ایرانی پیدا کرده است و سپس تصور آن نظریه پردازان را در مورد پارادایم مورد نظر بیان کرده است، پسانگاه نگارنده با روش هرمنوتیکی، تفسیر خود را از متون مطروحه، مطرح کرده است. مثلاً کاتوزیان به عنوان یکی از نظریه پردازان ایرانی، پارادایم توسعه نیافتگی ایران را چه می داند و در این رابطه چه تحلیلی ارائه می دهد و پسانگاه تفسیر محقق از تحلیل او چیست؟ که در ادامه به اصل پژوهش مبنی بر یافته های آن می پردازیم.

یافته ها

در این قسمت به یافته های پژوهش می پردازیم که آن ها را در سه قسمت اصلی تقسیم بندی نموده ایم. الف) نظریه پردازان ایرانی ساختارگرا، ب) نظریه پردازان ایرانی عوامل گرا و ج) نظریه پردازان ایرانی تلفیق گرا. که در ادامه به نظریات نظریه پردازان ایرانی ساختارگرا می پردازیم.

الف) نظریه پردازان ایرانی ساختارگرا؛ در ابتدا به تحلیل نظریات نظریه پردازانی

می پردازیم که ساختار جامعه ایرانی را پارادایم توسعه نیافتگی ایران، تلقی می کنند.

۱- اشرف؛ احمد اشرف در کتاب موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران؛ دوره ی قاجاریه. علت انحطاط و عقب ماندگی ایران را، عدم رشد سرمایه داری می داند و می نویسد: «از مهم ترین موانع رشد سرمایه داری در این دوران، ناامنی شدید مردم به طور عموم و ناامنی تجار و کسبه و پیشه وران به طور خاص بود. جیمز فریزر که در اوایل دوران قاجاریه از ایران دیدن کرده است در این باره می گوید؛ مانع عمده ی بهبود و رونق کشور ایران ناامنی جان، مال و ناموس مردمان این سرزمین است که از سرنوشت حکومت و نیز از انقلاب هایی که چنین

حکومتی به طور مداوم در معرض آن است نشأت می‌گیرد. این وضع همواره مانع کوشش‌های مردم در راه تولید صنعتی است. چرا که هیچ کس دست به تولید کالایی که ساعتی بعد از چنگش بدر برسد، دست نخواهد زد. سلطه‌ی حکومت خودکامه و دستگاه حاکمه‌ی فاسد بر بازاریان، سبب اعمال فشارهای گوناگون بر اموال و حقوق تجارتنی آنان می‌گردید» (اشراف، ۱۳۵۹: ۴۱-۳۸). به عنوان مثال، بنجامین نقل کرده است که یکی از تجار اصفهان که از ظل السلطان طلب زیادی داشت و موفق به وصول آن نشده بود، به ناصرالدین شاه متظلم می‌شود و فرمائی از شاه برای وصول طلب خود دریافت می‌دارد و به امید فراوان آن را به ظل السلطان ارائه می‌دهد. ظل السلطان در خشم می‌شود و به او می‌گوید تو باید دل بزرگی داشته باشی که جرئت و جسارت چنین عملی را به تو داده باشد و بلافاصله امر می‌کند تا دل او را در آورده و برای مشاهده‌ی حجم آن به حضور آورند (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۱-۳۹) به نظر می‌رسد خودکامگی آمیخته با ناامنی، پارادایم اصلی توسعه نیافتگی در این عصر باشد.

۲- کاتوزیان در کتاب جامعه‌ی کوتاه مدت، علت توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران، را در عدم انباشت سرمایه می‌داند و در این رابطه می‌نویسد: «انقلاب صنعتی نتیجه‌ی انباشت دراز مدت سرمایه‌ی تجاری و بعد سرمایه‌ی صنعتی بود. انباشت دراز مدت سرمایه شرط لازم، اما نه شرط کافی، برای توسعه‌ی اقتصادی مدرن است. بدون این انباشت نه سرمایه گذاری لازم در عرصه‌ی تجاری که به یکپارچگی بازار داخلی و گسترش مداوم تجارت خارجی انجامید، صورت می‌پذیرفت و نه این فرآیند به تولید کالاهایی می‌انجامید که اختراعات جدید و به کارگیری تکنیک‌های تازه در کشاورزی و صنعت را ممکن کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۳۲-۳۰). اما چرا فرآیند انباشت سرمایه در جوامعی مثل ایران در دورانی که ثروتمند و برخوردار از تکنولوژی پیشرفته بودند، یعنی مثلاً در اوایل قرون وسطی آغاز نشد؟ روشن‌ترین پاسخ این است که اقدام به پس انداز دراز مدت به علت ترس از غارت و مصادره کار عاقلانه‌ای نبود و در موارد معدودی هم که کوششی به عمل می‌آمد یا به دلایلی دیگر ثروت تجاری انبوهی گرد می‌آمد غارت و مصادره‌ی این فرآیند را قطع می‌کرد. بنابراین در پاسخ به این پرسش بنیانی تاریخی که چرا انقلاب صنعتی در کشورهای مثل ایران روی نداد، باید گفت: دلیل عمده‌ی آن نبود انباشت دراز مدت سرمایه در جامعه‌ی ایرانی بود؛ زیرا مالک ایرانی هیچ حقی بر مالکیت خود و هیچ امنیتی برای عایدات خود نداشت اموال سرمایه دار اروپایی مشمول آزادی خدشه ناپذیر طبیعی می‌شد و اموال فئودال اروپایی مشمول حق خدشه ناپذیر طبیعی بود اما عایدات و ثروت مالک ایرانی امتیازی قابل انتقال بود و همین ناامنی شامل درآمد و ثروت بازرگان نیز می‌شد. هم در حیات آنان و هم بعد از مرگ شان. انباشت سرمایه مستلزم تعویق مصرف فعلی یعنی پس انداز است و پس انداز مستلزم حداقلی از امنیت و اعتماد به آینده است. نکته‌ی جالب این است که در ممالکی که خود پول ° تا چه رسد به سایر دارایی‌های مادی- در خطر مصادره بود،

سرمایه مالی انباشت می‌شد و تجارت برقرار بود. سرتاسر تاریخ ایران و وقایع نامه‌های موجود، آکنده از مثال‌هایی از این ناامنی و پیش‌بینی ناپذیری است» (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۴).

۳- آزاد ارمکی؛ آزاد ارمکی در کتاب بنیان‌های فکری جامعه‌ی ایرانی، راجع به پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایرانی این‌گونه می‌نویسد، «اغلب کسانی که سعی کرده‌اند به‌طور منظم و اصولی بحث عقب‌ماندگی ایران را دنبال کنند، مساله‌ی اشاره شده را در قالب سوال معین، مطرح کرده‌اند. اصلی‌ترین سوالات مطرح شده در مورد عقب‌ماندگی ایران، عبارتند از: الف) چرا ایران مانند ژاپن که تا حدودی شرایط یکسان در ورود به دوره‌ی مدرن داشت، تحول اقتصادی^۱ اجتماعی پیدا نکرد و به سرمایه‌داری وارد نشده است؟ ب) چرا ایران مدرن نشده است؟ پ) چرا سنت‌گرایی بر نظام فرهنگی و اجتماعی ایران حاکم است؟ ت) چرا با وجود سابقه‌ی کهن تمدنی، ایران دچار میرایی شده است؟ ث) چرا با وجود این که ایران در طول سده‌ی اخیر دو انقلاب اجتماعی داشته است، به جامعه‌ی مدرن تبدیل نشده و هر بار نیز دچار هرج و مرج و در نهایت باز تولید استبداد کهن شده است؟ در واقع وجه مشترک همه‌ی سوالات مطرح شده این است که چرا ایران مدرن نشده است؟ که باید گفت؛ در مجموع کارهای انجام شده، مشترکاتی چند دیده می‌شود. همسانی ایران با حاکمیت سیاسی، توجه به خلیقات و روحیات ایرانیان، زندگی شاهان و جنگ‌های بی‌منطق و بی‌فایده، بیان مجموعه‌ای از تناقضات و تعارضات درونی نظام سیاسی و فرهنگی ایران و ارائه‌ی شواهد بسیار در بیان عقب‌ماندگی ایرانی به عنوان امر تاریخی است» (آزاد ارمکی، ۱۳۹۱: ۲۱۲-۱۵۰).

۴- سیف؛ سیف در کتاب بحران استبداد سالاری در ایران، علت توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را در عدم شکل‌گیری مناسبات سرمایه‌داری در ایران می‌داند، و می‌نویسد؛ «به گمان من پرسش اساسی از خودمان باید این باشد که چرا مناسبات سرمایه‌داری در ایران شکل نگرفت؟ اما قبل از پاسخ به این پرسش لازم می‌دانم به دو نکته‌ی اساسی راجع به پیدایش سرمایه‌داری اشاره کنم. یعنی کدام علل و عوامل باعث پیدایش سرمایه‌داری در جامعه می‌شوند؟ اول) انباشت سرمایه‌ی پولی در دست بخشی از افراد یک جامعه. دوم) رها شدن نیروی کار از وابستگی‌های پیشاسرمایه‌دار. صاحبان سرمایه‌ی پولی نیروی کار رها شده از وابستگی را به کار می‌گیرند و تولید را آغاز می‌کنند. نیروی کار یا زارعان فراری از روستا، بخشی از ساعات روزانه‌ی خود را به صاحب سرمایه‌ی پولی می‌فروشند و در ازایش مزد دریافت می‌کنند و آنچه تولید می‌شود به صاحبان سرمایه‌ی پولی دارد که آن را در بازار به فروش می‌رسانند و مازاد تولید هم نصیب صاحب سرمایه می‌شود. اما چرا جامعه‌ی ایران به این مرحله گذر نکرد؟ چون در جامعه‌ی ایران تقسیم کار بین اجزای مختلف جامعه شکل نگرفت. به دیگر عبارت تقسیم کار بین شهر و روستا، تقسیم کار بین کشاورز و صنعت، تقسیم کار بین تولید و تجارت بوجود نیامد (سیف، ۱۳۹۰: ۱۷-۱۴). می‌توان گفت ساختار نظام سیاسی استبدادی از

یک طرف و ساختار فرهنگی ایللیاتی از طرف دیگر، مانع شکل‌گیری مناسبات سرمایه‌داری در این جامعه شده است که این عوامل زمینه‌ی توسعه‌نیافتگی جامعه‌ی ایران معاصر را فراهم آورده است.

۵- گودرزی؛ گودرزی در کتاب درآمدی بر جامعه‌شناسی استبداد ایرانی، علت عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی ایران را در استبداد می‌داند، او در این رابطه می‌نویسد، «من براین اعتقادم که استبداد و حکومت استبدادی نه پدیده‌ای مستقل و جدا از سایر عناصر و ساختارهای دیگر جامعه است بلکه از درون تعامل‌های اجتماعی، مناسبات اقتصادی و زمینه‌های فرهنگی در پهنه‌ی ساختار، کنش و آگاهی و در ابعاد ذهنی و عینی در سطوح مختلف کلان، میانی و خرد-زاده می‌شود و تحت تأثیر تحولات و دگرگونی‌های درون جامعه تغییر شکل می‌یابد. باز تولید می‌شود، تثبیت می‌گردد. و پایداری و دوام پیدا می‌کند. بنابراین از مهمترین ویژگی‌های استبداد در جامعه و دولت ایران می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: ۱- شیوه‌ی زندگی در ایران دوره قاجار همانند دوران پیش از آن، در سه نظام ایللی، روستایی و شهری به شکل یک جانشین سامان یافته بود. ۲- رابطه‌ی بین آب و قدرت بسیاری از همان ابتدای آشنایی غرب با آسیا و از جمله ایران، توجه ناظران را به خود جلب کرد. ۳- فقدان تقسیم اجتماعی و فنی کار و نبود مالکیت خصوصی- نه شخصی- از انکشاف و تمایز طبقاتی جلوگیری کرد» (گودرزی، ۱۳۸۹: ۹۶-۸۰).

۶- موثقی؛ موثقی در کتاب نوسازی و اصلاحات در ایران؛ از اندیشه تا عمل، این سوال را مطرح می‌کند که، «چرا ایران علی‌رغم تجربه‌ی بیش از یک قرن نوسازی و اصلاحات، نتوانسته به کشوری مدرن و توسعه یافته تبدیل شود؟ بنابراین او در یک مقایسه‌ی تاریخی به این برآیند می‌رسد که نوسازی و اصلاحات در غرب کم و بیش در چارچوب پارادایم مدرنیته و در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و به نحوه‌ی تدریجی و ساختاری و جامع و یکپارچه صورت گرفته و به توسعه انجامیده است. اما نوسازی و اصلاحات در کشورهای جهان سوم و خاصه ایران، به نحوه ایدئولوژیک و غیرواقع بینانه و سطحی و صوری و ناقص معرفی و اجراء شده است که نتیجه‌ای جز شکست اصلاحات در پی نداشته است و این به مثابه‌ی توسعه‌نیافتگی جامعه‌ی ایران بوده است» (موثقی، ۱۳۸۵: ۲۶۴)

۷- واضحی؛ واضحی در کتاب اقتصاد سیاسی ایران، علت کم توسعه‌نیافتگی جامعه‌ی ایران را در عدم شکل‌گیری و رشد ناقص سرمایه‌داری در ایران می‌داند و می‌نویسد؛ «شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در نصف بزرگتر جهان،- کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین- از جمله ایران، به شکل ناقص پدیدار شده و در بخش‌های وسیع از اقتصاد این کشورها، گسترش ناکامل داشته است. در این کشورها، صنایع دستی و کارگاهی و تولیدکنندگان کشاورزی با ویژگی‌هایی مغایر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، سهم مهمی بین کل تولیدکنندگان دارد. رشد

ناموزون سرمایه داری موجب از شکل افتادگی و تفکیک ناپذیری، ناپایداری و کارکرد متناقض در طبقات اجتماعی می‌شود. عمدتاً حکومت و قدرت سیاسی در چنین شرایطی به دلیل ضعف بنیان‌های سرمایه داری صنعتی، تجلی سرمایه‌داری مالی و تجاری، حتی صورت‌های زشت‌تر - دلالی و قاچاق کالا - آن خواهد بود» (واضحی، ۱۳۹۲: ۴۰).

۸- غنی نژاد در کتاب تجدد طلبی و توسعه در ایران معاصر، عوامل درونی به مثابه‌ی کمبود عوامل تولید را علت عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایران معاصر می‌داند و می‌نویسد: «به‌طور کلی دو دیدگاه راجع به، مسأله‌ی توسعه نیافتگی ایران، مطرح است. دیدگاه اول، علت توسعه نیافتگی ایران را در کمبود عوامل تولید می‌داند، این رویکرد در میان اقتصاددانان و به خصوص تکنوکرات‌ها، محبوبیت دارد. دیدگاه دوم، علت توسعه نیافتگی ایران، را عوامل بازدارنده‌ی خارجی می‌داند. این رویکرد در میان روشنفکران و اهل سیاست محبوبیت دارد (غنی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۰۰).

۹- پیمان؛ پیمان در کتاب عوامل تکوین و باز تولید استبداد در ایران، علت توسعه‌نیافتگی ایران را ناامنی می‌داند. او در این رابطه می‌نویسد: «ناامنی باز تولید کننده‌ی استبداد، مفهومی چند بُعدی است. یک بُعد آن، آسیب دیدن علائق مادی و به خطر افتادن زندگی جسمانی، فیزیکی مردم است. ابعاد دیگرش، تهدید علائق روانی، عاطفی و فکری، هویت فرهنگی و روابط و پیوندهای اجتماعی آنان است. به علاوه فهم این مطلب حائز اهمیت بسیار است که در هر موقعیت زمانی خاص، کدام یک از دو گروه سامانه‌های دفاعی ایمنی بخش، یکی مبتنی بر نیروها و فعالیت‌های خلاق و شعورمند فردی و جمعی و دیگری متکی به عوامل بیرونی غلبه دارند» (پیمان، ۱۳۹۳: ۳۳).

بر این اساس، در تحلیل اول باید گفت، نظریه‌پردازان ساختارگرای ایرانی را می‌توان به دو گروه تقسیم بندی نمود. گروه اول، نظریه‌پردازان ساختارگرای سرمایه‌ای هستند. گروهی که معتقد هستند پارادایم توسعه نیافتگی ایران را باید در مؤلفه‌هایی همانند، عدم رشد سرمایه‌داری، عدم انباشت سرمایه، رشد ناقص سرمایه‌داری و یا کمبود عوامل تولید جستجو نمود. گروه دوم، نظریه‌پردازان ساختارگرای استبدادی هستند، گروهی که معتقد هستند پارادایم توسعه نیافتگی ایران را باید در مؤلفه‌هایی همانند، ساختار استبدادی، استبداد سالاری، بازتولید استبداد و شکست اصلاحات جستجو نمود. اما گروه اول، نظریه‌پردازی همانند اشرف، کاتوزیان، آزاد ارمکی، سیف، واضحی و غنی نژاد هستند این‌ها، مسأله‌ی توسعه نیافتگی ایران را در پارادایم‌هایی تقریباً مشابه، اما با علت‌های نسبتاً متفاوت تحلیل می‌کنند. مثلاً اشرف، پارادایم توسعه نیافتگی ایران را در مسأله‌ی عدم رشد سرمایه‌داری می‌داند و معتقد است علت این مسأله را باید در یک مسأله‌ی دیگری به نام ناامنی جستجو نمود. کاتوزیان نیز پارادایم توسعه نیافتگی ایران معاصر را در مسأله‌ی عدم انباشت سرمایه جستجو می‌کند و معتقد است ناامنی

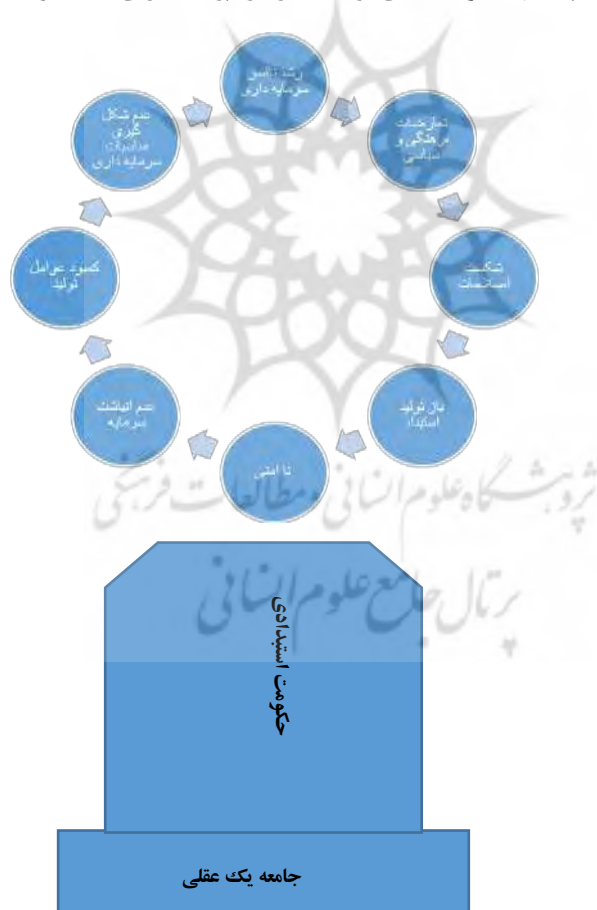
در ایران عصر جدید باعث عدم انباشت سرمایه در این کشور کهن سال شده است. سیف نیز در هم‌نوایی با اشرف و کاتوزیان پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را در عدم انباشته سرمایه می‌داند و بر این باور است که ریشه‌ی این پارادایم را باید در مسأله‌ی عدم تقسیم کار کنکاش نمود. واضحی نیز به مثابه‌ی سیف پارادایم انحطاط ایران معاصر را در مؤلفه‌ی رشد ناقص سرمایه‌داری در این جامعه می‌داند و معتقد است علت این مسأله را باید در کمی تولید و تولید ناموزون به دیده‌ی تحلیل نشست، در صورتی که غنی نژاد در هم صدایی با همه‌ی این نظریه‌پردازان معتقد است که پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را باید در مسأله‌ی کمبود عوامل تولید جستجو نمود و ریشه‌ی این مسأله را نیز باید در ساختار جامعه‌ی ایران کشف نمود. به نظر می‌رسد در یک گزاره باید گفت همه‌ی نظریه‌پردازان مطروحه، پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را در مسأله عدم انباشته سرمایه می‌دانند و معتقدند ریشه‌ی این مسأله را به نوبه خود باید در ساختار جامعه‌ی ایران جستجو نمود. اما گروه دوم کیستند؟ نظریه پردازانی همانند آزادارمکی، موثقی و گودرزی گروه دوم را تشکیل می‌دهند. آزادارمکی معتقد است علت میرایی جامعه‌ی ایران را باید در بازتولید استبداد دانست، علت این مسأله یک امر تاریخی است که باید آن را در ساختار جامعه‌ی ایران جستجو نمود. گودرزی در هم‌نوایی با آزادارمکی پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران، را در استبدادسالاری می‌داند و معتقد است علت این مسأله را باید در رابطه‌ی بین قدرت و آب در این جامعه جستجو نمود. اما موثقی با اندکی لحن متفاوت پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران، را در شکست اصلاحات می‌داند و معتقد است علت این مسأله را باید در نگاه ایدئولوژیک و تحلیل‌های غیرواقعی در جامعه‌ی ایران جستجو نمود. بنابراین در یک فراتحلیل باید گفت اگر ساختار جامعه‌ی ایران را پارادایم عقب ماندگی فرض نماییم در این صورت جامعه‌ی ایران را باید یک جامعه‌ی یک عقلی نامید. زیرا هم‌اره و خاصه در چند قرن گذشته نه تنها با یک ناامنی و بی‌اطلاعی عمومی مواجه بوده است، بلکه شاهنشاه به مثابه‌ی یگانه عقل جامعه، تمامی تصمیمات جامعه را هر چند به ظاهر با مشورت دیگران، اما یک‌جانبه تدوین و صادر نموده است. به نظر می‌رسد ساختار استبدادی، بازتولید استبداد، عدم انباشت سرمایه، رشد ناقص سرمایه‌داری و کمی تولید، مهم‌ترین مؤلفه‌های جامعه‌ی یک عقلی باشد. فلذا در یک گزاره‌ی کلی باید گفت که جامعه‌ی یک عقلی بیانگر نیستی اجتماعی به منزله‌ی مرگ کنش اجتماعی است. در واقع با مرگ کنش اجتماعی بود که فرآیندها و ساختارها تکامل پیدا نکردند و جامعه در انزوای تاریخی خود بدون کنش متقابل اجتماعی غرق گردید. بنابراین جامعه برای همیشه رعیت ماند. زیرا عقل پادشاه، هر گونه تغییر و تحول را در شیوه‌ی تولید و معیشت بی‌نیاز می‌کرد. نظریات و افکار نظریه‌پردازان ساختارگرا را می‌توان در جدول شماره‌ی یک و مدل شماره‌ی یک نیز مشاهده کرد.

مطالعات علوم اجتماعی ایران، سال پانزدهم، شماره پنجاه و هشتم، پاییز ۱۳۹۷

جدول شماره (۱): پارادایم‌های توسعه نیافتگی ایران از منظر نظریه پردازان ایرانی ساختار گرا

ردیف	نظریه پرداز ساختار گرا	پارادایم توسعه نیافتگی
۱	اشرف	نا امنی
۲	کاتوزیان	عدم انباشت سرمایه
۳	غنی نژاد	کمبود عوامل تولید
۴	سیف	عدم شکل گیری مناسبات سرمایه داری
۵	واضحی	رشد ناقص سرمایه داری
۶	آزاد ارمکی	تعارضات فرهنگی و سیاسی
۷	موفقی	شکست اصلاحات
۸	پیمان	باز تولید استبداد
۹	گودرزی	حکومت استبدادی
۱۰	تکارنده	جامعه یک عقلی

مدل شماره ۱: پارادایم‌های توسعه نیافتگی ایران از منظر نظریه پردازان ایرانی ساختار گرا



ب) نظریه پردازان ایرانی عوامل گرا؛ در ادامه به تبیین نظریات نظریه پردازانی می‌پردازیم که پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران معاصر را در عاملیت و یا به عبارت دیگر در کنش کنشگران اجتماعی این جامعه جستجو می‌کنند.

۱- آل احمد؛ آل احمد در کتاب غربزدگی، علت عقب ماندگی جامعه‌ی ایران را در غربزدگی می‌داند و در این رابطه می‌نویسد، «آدم غربزده هرهری مذهب است به هیچ چیز اعتقاد ندارد اما به هیچ چیز هم بی اعتقاد نیست. یک آدم التقاطی است، نان به نرخ روز خور است، همه چیز برایش یکسان و بی تفاوت است. خودش باشد و خرس از پل بگذرد، دیگر بود و نبود پل هیچ است. آدم غربزده راحت طلب است، دم را غنیمت می‌داند و به تعبیری ماشینش که مرتب شد و سر و پزش، دیگر هیچ غمی ندارد. آدم غربزده معمولاً تخصص ندارد، همه کاره و هیچ کاره است. اما چون به هر صورت درس خوانده و کتابی دیده، حرف های دهن پرکن می زند و خودش را جا می اندازد. آدم غربزده از هر چیز اطلاعات مختصری دارد. او شخصیت ندارد. بی اصالت است. خودش و خانه اش و حرف هایش، بوی هیچ چیز نمی دهد. آدم غربزده قرتی است. زن صفت است به خودش خیلی می رسد. آدم غربزده وفادارترین مصرف کننده ی مصنوعات غربی است او همیشه چشم و دست به دهان غرب دارد کاری ندارد که در دنیای کوچک خودمانی، در این گوشه از شرق چه می گذرد». (آل احمد، ۱۳۸۹؛ ۱۲۰-۱۲۵) همه ی این مسائل دست به دست هم می دهند تا شخصیت های ضعیف با اخلاقیات مشوش در جامعه رشد پیدا کنند و این امر نتیجه ای جزء عقب ماندگی برای این جامعه نداشته باشد.

۲- جمالزاده؛ سید محمد علی جمالزاده در کتاب خلیقات ما ایرانیان، علت عقب ماندگی جامعه‌ی ایرانی را در معایب اخلاقی و امراض روانی می‌داند و می‌نویسد، «اگر درست دقیق شویم و با صداقت و مصلحت بینی واقعی قضیه‌ی عقب ماندگی را در ترازوی سنجش بگذاریم و به قول مولوی با دیده‌ی علت و با نظر سبب در اسباب و علل عقب ماندگی خودمان بیندیشیم قطعاً به این نتیجه‌ی منطقی و معقول خواهیم رسید که همین معایب و نواقص اخلاقی است که مانند تخت سنگ های زمخت و خارهای مگیلان پرآزار و پر زیان قدم به قدم در طول مسیر و جاده ی ما، راه ترقی و توسعه و رستگاری را بر ما دشوار ساخته است. روی هم رفته عله العلل این که ما ایرانیان با آن همه گذشته های تاریخی نتوانسته ایم شانه به شانه و هم رکاب با ملت های نواخته جلو برویم و همچنان که دارای صفات و مواهب معنوی و درونی تمدن هستیم از نعمات مادی و ظاهری آن نیز بر خوردار باشیم همین معایب اخلاقی و امراض روانی بوده است و امروز هم اگر بخواهیم آرزوی قلبی خود را عملی سازیم و در طریق ترقی و رفاه و عافیت قدم های موثر برداریم قبل از همه چیز باید به دفع و رفع این موانع سهمناک بپردازیم. ولی از طرف دیگر چگونه امکان پذیر است که با دشمن نشناخته بجنگیم و بر علت و مشکلی غالب آیم که بر ما مجهول مانده است و نخواستیم ایم زیر بار قبول آن برویم. آیا ممکن است که انسان برای مرضی که حاضر نیست وجود آن را در بدن خود تصدیق نماید و حتی درصدد نیست که در

تشخیص عملی و فنی آن قدمی بردارد علاج و درمان بیابد». (جمالزاده، ۱۳۴۵: ۱۱-۱۲) بر این اساس باید گفت که، عدم رشد اخلاقیات در جامعه ی ایرانی به توسعه نیافتگی آن انجامیده است.

۳- رفیع پور؛ رفیع پور در دو جلد از کتاب هایش به مسأله ی توسعه نیافتگی جامعه ی ایران پرداخته است، که اتفاقاً در هر دو جلد، علت عقب ماندگی جامعه ی ایران را در عناصر فرهنگی معرفی می کند. رفیع پور در کتاب دریغ است که ایران ویران شود این گونه می آورد؛ «علت عقب ماندگی جامعه ی ایران، یکی فرهنگ استبدادی و دیگری فرهنگ ایلیاتی یا قومی است. اما درباره ی عنصر اول باید گفت، مسأله ی ایران فقط این نیست که برخی از مسئولان آن مستبدند یا در طول زمان مستبد می شوند. بلکه مسأله ی اصلی آن است که استبداد یک عنصر فرهنگی است. بدین معنی که اولاً، اکثریت مردم ایران استبداد را آموخته و آن را درونی کرده اند. ثانیاً مردم ایران، معمولاً از یک مسئول، انتظار استبداد دارند. ثالثاً اجرای امور بر اساس استبداد بنا شده است و متأسفانه به گونه ای قوام جامعه مبتنی بر استبداد است که بدون استبداد، آنومی و هرج و مرج به وجود می آید». (رفیع پور، ۱۳۹۳: ۲۳۰-۲۰۹). رفیع پور در کتاب موانع رشد علمی ایران و راه حل های آن نیز، علل توسعه نیافتگی جامعه ی علمی ایران معاصر را، عناصر فرهنگی می داند. او در این رابطه می نویسد، «عناصر فرهنگی همانند رفتار استبدادی، رفتار مذهبی، رفتار هنجاری، رفتار احساسی، تضادجویی، خودنمایی و فردگرایی، باعث عقب ماندگی جامعه ی ایران معاصر و توسعه نیافتگی علمی کشور شده است». در ادامه به تشریح موارد مطروحه می پردازد و می نویسد؛ «مهم ترین عامل فرهنگی که موجب موانع زیادی در جامعه ایران و خاصه بخش علم شده است، رفتار استبدادی است که از چندین بعد تأثیر خود را نشان می دهد. اما برداشت های مذهبی نیز می تواند در مواقعی موجب ایستایی و رکود علم گردند». «رفیع پور معتقد است که سوال نکردن و سوال نداشتن جزیی از رفتار ما شده است. در واقع پذیرش بدون چون و چرای هنجار و پذیرش گسترش هنجارهای بدون آگاهی، ناشی از همین بی تفاوتی کنشگران جامعه ی ماست. به طوری که باید گفت ما در علم هم هنجاری شده ایم. یعنی حتی سوال و مسأله را نیز باید از غرب وارد کنیم. رفتار هنجاری موجب می شود که ما در غالب هنجارها محصور شویم. ایده های جدید نداشته باشیم و هر جا که بخواهیم ایده ی جدید ارائه دهیم با توییح اکثریت مواجه شویم». (رفیع پور، ۱۳۸۲: ۵۰-۲۷) بر این اساس می توان گفت که این عناصر فرهنگی باعث توسعه نیافتگی در جامعه ی ایران شده است.

۴- میلانی؛ میلانی در کتاب تجدد و تجدد ستیزی در ایران، علل عقب ماندگی جامعه ی ایران را این گونه بیان می کند، مهمترین بلیه ی جامعه ی ایران، بی سوادی عمومی است. او می نویسد؛ «نه نقص ثروت، نه داشتن راه منظم، نه اسیری زنان و پستی حالت اجتماعی آنان و محرومیت این قسمت از ملت از تربیت و تجربه، نه تداول الكل و وافورکشی عمومی و تریاک، نه شیوع بی امان امراض قتاله، بی پناهی ملت در مقابل آنان، نه انقراض نسل، و اضمحلال ملت به واسطه ی عمومیت امراض منحوس تناسلی، نه عبودیت دهقان و خرابی فلاح و حتی نه خرافات بی اساس مذهبی و آرایش ها و برگ و سازهایی که به اساس دین بسته شده و اغلب علت العلل بدبختی های اقوام اسلامی شمرده می شود، و نه انحطاط

اخلاقی مفرط طبقه‌ی عالی‌های شهرنشین ایرانی و خصوصاً پایتخت و شیوع عام دزدی در عمال دولت و دروغ و اسباب چینی و عشق غیرطبیعی در میان عامه‌ی طبقات ملت و وجود یک اردو و لشکر از مفتخواران زورگو که اولیای دولت را ازهر قسم که باشند مجبور به باج دادن به آن‌ها می‌کند، هیچ کدام از این معایب اساسی به قدر عشر اهمیت بی‌سوادی عمومی را ندارد و ام‌المعایب جامعه‌ی ایران، همین بلای بیسوادی عامه است. ولی از این دردی بدتر هم هست. آن عده‌ای قلیلی که در ایران سوادی دارند و سوادی فلاح و نجات مملکت را در سر می‌پروراند، یا به لحاظ غور نکردن در عمق تمدن اروپایی، صرفاً به عادات و آداب وطن خود می‌چسبند و یا از مملکت خود بیزار شده و به کلی چشم از آن مملکت و ملت پوشیده و فقط وقت عمر خود را به زندگی راحت و سعی در جمع پول و صرف در فرنگ می‌کنند و زبان به طعنه و تنقید ملت و مملکت خود می‌کشایند». (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۷۹-۱۷۶). دکتر میلانی بر این باور است که «بیگانه‌گرایی بخشی از جوهر تاریخ ما، و یکی از علل عقب ماندگی جامعه‌ی ایران است. می‌پرسید «تا کی باید در انتظار آن نشست که دیگران بیایند و ما را به منزل سعادت برسانند؟ چرا هموطن ابن سینا باید این قدر ساده لوح باشد که تصور کند مهاجر شونددگی و دانمارکی و سوئوسی و آمریکایی به ایران می‌آید تا مملکت را برای ما آبادان کند». (میلانی، ۱۳۸۷: ۲۰۴-۲۰۰) بر این اساس معتقدم، پارامتر بی‌سوادی عمومی و خاصه بیگانه‌گرایی، پارادایم توسعه‌نیافتگی جامعه‌ی ایران را رقم زده است.

۵- ایزدی؛ دکتر ایزدی در کتاب چرا عقب مانده ایم، جامعه‌شناسی مردم ایران، راجع به علل عقب ماندگی جامعه‌ی ایران، این گونه می‌گوید؛ علی که برای عقب افتادگی جامعه‌ی ایرانی ذکر شده، متفاوت است. بعضی وجود استعمارگران را دلیل اصلی دانسته اند، گروهی سیستم سلطنت، دسته‌ای حکومت هزار فامیل، عده‌ای وجود چاه‌های نفت، برخی موقعیت جغرافیایی و سوق الجیشی کشور و جمعی هم بی‌سوادی مردم را علت اساسی معرفی کرده اند. موضوعی که در متن تمام این نظرات نسبت به علل گرفتاری‌های ایرانیان به خوبی ملاحظه می‌شود این است که همه می‌خواهند عوامل و علل خارج از وجود ایرانیان را مقصر معرفی کنند، و در حقیقت کمتر کسی می‌خواهد حتی برای یک لحظه هم که شده نظرش را به خود ایرانیان و خلیات فرد فرد ساکنان این مملکت معطوف کند و یا لااقل این فرضیه را به ذهن بیاورد که شاید تمام گناهان به گردن دیگران نباشد. در اینجا ما عامل خلیات ایرانیان را به عنوان یکی از عوامل ممکن عقب افتادگی اضافه می‌کنیم. و هم عقیده با عده‌ای که اساسی ترین عامل عقب افتادگی مردم ایران را خلیات آن‌ها می‌دانند و کلیه‌ی ظلم و ستم‌هایی را که در ادوار تاریخ بر آن‌ها رفته است. به حساب همان می‌گذارند، شخصیت اخلاقیان را به عنوان عاملی در این مورد معرفی می‌کنیم. (ایزدی، ۱۳۸۸: ۷۲) بنابراین از بین تمامی پارادایم‌ها، می‌توان عوامل درونی به مثابه‌ی اخلاقیات ایرانی را تاج پارادایم‌های توسعه‌نیافتگی جامعه‌ی ایرانی تصور کرد.

۶- رضاقلی؛ علی رضاقلی در کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، علت‌العلل عقب ماندگی و توسعه‌نیافتگی جامعه‌ی ایران را درونی و نخبه‌کشی می‌داند و می‌نویسد؛ «من تا آنجا پیش رفته‌ام که معتقدم

علت‌العلل همه‌ی حوادث مثبت و منفی را در تاریخ یا اجتماع باید در درون جست. زیرا بدون عوامل درونی، هیچ عامل خارجی نمی‌تواند در سرگذشت و سرنوشت جامعه‌ای یک علت گردد. از این رو است که من معتقدم که ایران نه از عرب، بلکه از هخامنشیان و ساسانیان و دستگاه موبدان شکست خورد و علت زوال تمدن و حیات اجتماعی ایران در قرن هفتم را نه در یورش مغول بلکه باید در انحطاط بینش اسلامی و رواج تعصب مذهبی و زوال حس ملیت ایرانی و رکود و انحراف روح اسلامی جستجو نمود. به قول دکتر علی شریعتی باید گفت؛ علت اصلی را باید در درون جست و جو کرد. تا لانه نباشد استعمار در آن نمی‌تواند تخم کند (رضاقلی، ۱۳۸۹: ۲۲۸-۱۷۴). جامعه‌ی ایرانی در حالت عادی، امثال سالارها و اصف الدوله‌ها و میرزا آقا خان‌ها را تولید می‌کرد و اگر استثنائاً و اشتباهاً اشخاصی مثل قائم مقام، امیرکبیر و یا مصدق پا به عرصه‌ی فعالیت می‌گذاشتند، این فرهنگ به سرعت رفع اشتباه می‌کرد و در فاصله‌ی یکی دو سال این بزرگان را می‌کشت و یا تبعید می‌کرد. که به راستی این ملت در خور این بزرگان نبود. (رضاقلی، ۱۳۸۹: ۲۱۱-۸۳). بنابراین در یک فراتحلیل می‌توان گفت که علل درونی به مثابه‌ی اخلاقیات ایرانیان عامل توسعه نیافتگی در جامعه‌ی ایرانی شده است.

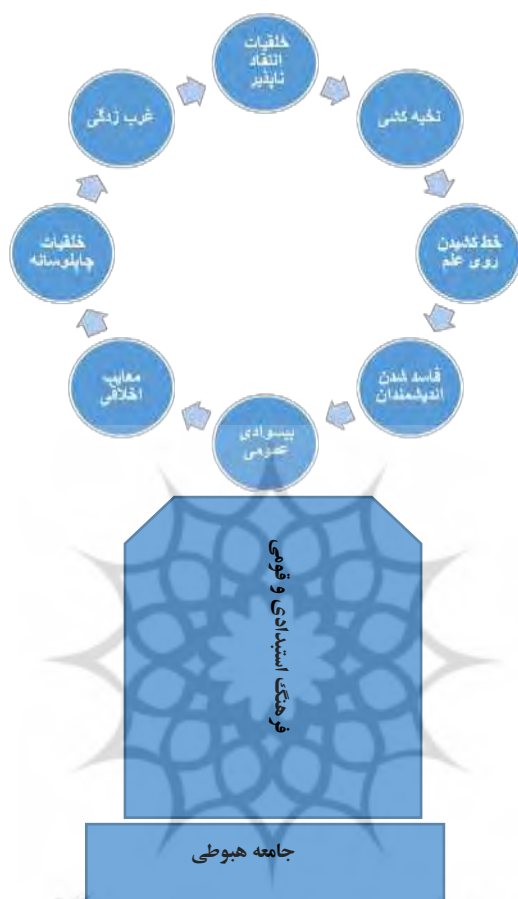
۷- نراقی؛ نراقی در کتاب چرا درمانده ایم یا جامعه شناسی خودمانی، معتقد است که علت اصلی توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران، خلیفات ایرانیان است. در واقع ایشان در هم‌نوایی با دکتر علی محمد ایزدی، پارادایم اصلی ایستایی و توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را، اخلاقیات مردم ایران می‌داند. او خصوصیات اخلاقی ایرانیان را به صورت ذیل بیان می‌کند: «بیگانگی با تاریخ، حقیقت‌گریزی و پنهان کاری ایرانی، ظاهر سازی ایرانیان، قهرمان پروری و استبداد زدگی ایرانیان، خود محوری و برتری جویی ایرانیان، بی‌برنامگی ایرانی، ریاکاری و فرصت طلبی ایرانیان، احساساتی بودن و شعار زدگی ایرانیان، ایرانیان و توهم دائمی توطئه، مسئولیت ناپذیری ایرانی، قانون‌گریزی و میل به تجاوز ایرانیان، توقع و نارضایی دائمی ایرانیان، حسادت و حسد ورزی ایرانیان، صداقت ایرانی، همه چیز دانی ایرانی، و نمونه‌های دیگری از خلیفات ما، مثل؛ صراحت ایرانی، خود خواهی ایرانی و کلی‌نگری ایرانی، اشاره می‌کند». در واقع کل کتاب شرح و توضیح این خصایص و ویژگی‌ها می‌باشد. که در ادامه به شرح و بسط چند مورد از این ویژگی‌ها می‌پردازیم. الف) بیگانگی با تاریخ؛ او در این رابطه می‌نویسد، «ملتی که تاریخ، گذشته اش را نمی‌خواند و نمی‌داند، همه چیز را خودش باید تجربه کند». (نراقی، ۱۳۸۰: ۳۶-۳۳). ب) از خصلت‌های منفی دیگری که بدون پروا می‌توان به هموطنان نسبت داد یکی هم حسادت و حسد ورزی است. «از پیشرفت دیگران نه تنها خیلی خوشحال نمی‌شویم بلکه در بسیاری از مواقع حالت حزن و اندوه نیز به ما دست می‌دهد». (نراقی، ۱۳۸۰: ۱۲۰-۱۱۹). در تحلیل دوم باید گفت، نظریه پردازانی که پارادایم توسعه نیافتگی ایران را عاملی تلقی می‌کنند، معتقدند یک عامل درونی باعث ایستایی جامعه ایران شده است. به عنوان مثال آل احمد پارادایم عقب ماندگی ایران را غربزدگی می‌داند و معتقد است این مسأله را باید در نوع انسان جستجو نمود. جمالزاده هم معتقد بود عامل زوال جامعه‌ی ایران را باید در خلیفات مردمش جستجو نمود که این مسأله ریشه در باور نداشتن به خود مسأله، یعنی

باور نداشتن به معایب اخلاقی مردم ایران است. رفیع پور عامل انحطاط ایران را در عناصر فرهنگی می‌داند و معتقد است ریشه‌ی این عناصر را باید در فرهنگ استبدادی و فرهنگ قومی ایرانیان جستجو نمود. میلانی عامل عقب ماندگی ایران را در بی‌سوادی عمومی می‌داند و اعتقاد دارد دلیل این مساله را باید در بیگانگی‌گرایی ایرانیان جستجو نمود. ایزدی عامل انحطاط ایران را در خلیقات ایرانیان می‌داند و معتقد است علت این مساله را باید در شخصیت اخلاقی مردم ایران بررسی نمود. رضاقلی به مثابه‌ی دیگر نظریه پردازان این گروه، عامل ایستایی ایران را یک عامل درونی یعنی نخبه کشی می‌داند و بر این باور است هرگاه شخصیت‌های بزرگ فرهنگی و سیاسی در این جامعه قد علم می‌کردند فوراً فرهنگ الدوله‌ای و السلطنه‌ای رفع اشتباه می‌نمود و دست به نخبه کشی می‌زد و در اندک زمانی نخبه‌های جامعه به مثابه‌ی قائم مقام، امیرکبیر و مصدق را یا به دیار باقی می‌فرستاد و یا تبعید می‌نمود. نراقی هم همانند جمالزاده، ایزدی و رضاقلی به خلیقات ایرانیان اشاره دارد و معتقد است عامل توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را باید در خلیقات ایرانیان به مثابه‌ی بیگانگی با تاریخ، حقیقت‌گریزی، پنهان کاری، ریاکاری و ظاهرسازی ایرانیان جستجو نمود. بنابراین در یک فراتحلیل باید گفت که، اگر کنش‌کنشگران را پارادایم عقب ماندگی جامعه‌ی ایران، تصور نماییم در این صورت جامعه‌ی ایران را باید یک جامعه‌ی هبوطی نامید. یعنی جامعه‌ای که از تمدن، تاریخ و فرهنگ خودش تنزل پیدا کرده است. جامعه‌ای که امروزش فروتر، معیوب‌تر و توسعه نیافته‌تر از گذشته‌اش باشد، چیزی جز هبوط نمی‌تواند آن را توصیف کند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین مولفه‌های جامعه‌ی هبوطی ایران را می‌توان، خلیقات ایرانیان، فرهنگ استبدادی، فرهنگ قومیتی بی‌سوادی عمومی، حاکمیت هزار فامیلی، نخبه کشی و بیگانگی با علم را ذکر نمود. در واقع در یک برآیند کلی باید گفت که نظریه هبوطی نه تنها بیانگر سقوط تمدن ایران در جایگاه تاریخی خود است که نشانگاه سقوط جامعه‌ی ایرانی در همه‌ی ادوار تاریخی خود است. نظریات و افکار نظریه پردازان عوامل گرا را می‌توان در جدول شماره‌ی دو و مدل شماره‌ی دو نیز مشاهده نمود.

جدول شماره (۲): پارادایم‌های توسعه نیافتگی ایران از منظر نظریه پردازان عوامل گرای ایرانی

ردیف	نظریه پرداز عوامل گرا	پارادایم توسعه نیافتگی
۱	رفیع پور	فرهنگ استبدادی و قومی
۲	میلانی	بیسوادی عمومی
۳	جمال زاده	معایب اخلاقی
۴	ایزدی	خلیقات چاپلوسانه
۵	آل احمد	غرب زدگی
۶	نراقی	خلیقات انتقاد ناپذیر
۷	رضا قلی	نخبه کشی
۸	تکارنده	خط کشیدن روی علم
۹	تکارنده	فاسد شدن اندیشمندان
۱۰	تکارنده	جامعه هبوطی

مدل شماره (۲): پارادایم های توسعه نیافتگی ایران از منظر نظریه پردازان عوامل گرای ایرانی



ج) نظریه پردازان ایرانی تلفیق گرا؛ در پایان به واکاوی نظریات نظریه پردازانی می‌پردازیم که علاوه بر پارادایم ساختار و پارادایم عاملیت، به نقش عوامل خارجی در توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران هم توجه دارند و معتقدند علاوه بر موارد مطروحه، باید به واکاوی پارادایم عوامل خارجی، به مثابه‌ی حملات نظامی بیگانگان و نقش استعمار هم توجه نمود و آن را هم مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

۱- علمداری در کتاب، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت. درباره‌ی علل عقب ماندگی ایران این گونه می‌نویسد: «موانع توسعه و عوامل عقب ماندگی در ایران، با نظریه‌های متفاوتی توضیح داده شده است. این نظریه‌ها را می‌توان به سه گروه عمده و هر گروه را به سه دسته و جمعاً نه نظریه دسته بندی کرد، که عبارتند از: گروه اول، عوامل خارجی را مسئول عقب ماندگی می‌دانند؛ گروه دوم، عامل ذهنی و فرهنگی و شخصیتی را مسئول عقب ماندگی می‌شمارند؛ گروه سوم، بر عامل اقتصادی و یا دقیق تر بر مناسبات تولیدی جامعه تکیه می‌کنند. گروه اول: ۱- نظریه‌هایی که حمله‌ی اعراب به ایران و

پیدایش اسلام را به طور مشخص تعیین کننده می‌دانند؛ ۲- نظریه‌هایی که حملات ترکان آسیای میانه و مغول‌ها را مهم‌ترین عامل توسعه نیافتگی ایران به شمار می‌آورند. و ۳- سرانجام آنان که سلطه‌ی استعمار غرب را مسئول پدیده‌ی عقب ماندگی ایران می‌خوانند. تمام این نظریه‌ها عامل اصلی توسعه نیافتگی را در خارج از جامعه می‌دانند. گروه دوم، علل عقب ماندگی ایران را در وجوه فرهنگی عامل فکری و ارزش‌های انسانی می‌داند در این گروه نیز به سه نظریه اشاره می‌شود. نظریه‌ی اول، با تاکید بر اهمیت عوامل فرهنگی، معتقد است که در جامعه‌ی ایران مناسبات فرهنگی و اجتماعی ویژه‌ای حاکم است که مانع از پیدایش اندیشه‌های نوین، عقلی، ابداعی و خلاقیت‌های انسانی می‌شود. به طور خلاصه این فرهنگ یا نازاست و یا ویران گر است. نظریه‌ی دوم، توسعه‌ی جامعه را منوط به رشد علم می‌داند. این نظریه به طور ضمنی و مستقیم رشد تمدن معاصر غرب و برتری آن را نسبت به تمدن‌های شرقی ناشی از پیدایش و رشد علم در این جوامع می‌داند. نظریه سوم، بر ارزش‌های انسانی و نقش شخصیت و روانشناسی اجتماعی تکیه دارد. گروه سوم، شامل نظرانی است که به شکل‌های مختلف به وجه اقتصادی و مناسبات تولیدی جامعه تکیه دارد. این شکل‌های تولیدی عبارتند از: ۱- فتودالیسم، ۲- سیستم قبیله‌ای و ۳- تولید آسیایی. هر یک از این ساختارهای اقتصادی به عنوان علت اصلی عقب ماندگی در ایران مورد ملاحظه قرار گرفته اند (علمداری، ۱۳۸۷: ۵۰-۳۸). بر این اساس می‌توان گفت که سه پارادایم، استعمار، فرهنگ نامولد و شیوه‌ی تولید ایللیاتی منجر به مساله‌ی توسعه نیافتگی در سطح جامعه‌ی ایرانی شده است.

۲- قاضی مرادی؛ قاضی مرادی در سه جلد از کتاب هایش به مساله توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران معاصر پرداخته است او در کتاب در پیرامون خودمداری ایرانیان، عامل اصلی و پارامتر اصلی توسعه نیافتگی و عقب افتادگی جامعه‌ی ایران را خودمداری قلمداد می‌کند و می‌نویسد: «توجه به حکومت استبدادی به عنوان عامل اصلی سیاسی- اجتماعی خودمداری به معنای وحدت تام خودمداری است. حکومت استبدادی یعنی خودکامگی در رأس قدرت سیاسی و خودکامگی، خودمداری مستقر در حاکمیت سیاسی است. جدایی حکومت استبدادی از مردم و مردم از یکدیگر این نتیجه را در پی دارد که در نظام استبدادی جامعه فاقد اهداف و غایات اجتماعی و عمومی می‌گردد. و از جمله به همین دلیل، حکومت استبدادی، حکومت روزبه روز است و روزمرگی را به اتباع خود تحمیل می‌کند. در فقدان اهداف عمومی و اجتماعی مردم نیز فقط می‌توانند به اهداف شخصی خویش بپردازند. تحقق چنین اهدافی برای حکومت به معنای استبداد، و برای تک تک مردم به معنای خودمداری است.» (قاضی مرادی، ۱۳۸۹: ۵۵-۵۱). قاضی مرادی، در کتاب دیگرش یعنی استبداد در ایران، علت افول و زوال ایرانیان را استبداد می‌داند، او در این رابطه می‌نویسد: «به علت حاکمیت استبدادی، ایرانیان در طول تاریخ خود، تحت سیطره‌ی زور زیسته اند، بنابراین ناگزیر بوده‌اند خود را با این وضع سازگار کنند. زورمداری و تغلب سیاسی برای مدتی بیش از دو هزار و پانصد سال، نخستین تاثیری که بر ایرانیان داشت دست کم تاآستانه‌ی انقلاب مشروطیت^۵ پذیرش این نکته بود که حقیقت حاکمیت سیاسی همانا سیطره‌ی زور و جز این نیست. پس

ایرانی زورمندی را غایت خویش شناخته است. راحتی برای ایرانی با زور تامین شدنی بوده است. چرا که اگر راحتی به معنای تحقق همه‌ی خواسته‌ها باشد در جامعه‌ی تحت استیلا، استبداد، زور، عامل اصلی تحقق هر خواسته‌ای است. در واقعیت جامعه‌ی تحت استیلا، استبداد، فقط عده‌ی انگشت شماری از زور برخوردارند» (قاضی مرادی، ۱۳۹۰: ۱۵۸-۱۵۴). قاضی مرادی در کتاب تأملی بر عقب ماندگی ما، که در واقع نقدی بر کتاب تأملی درباره‌ی ایران از طباطبایی می‌باشد. معتقد است ایران زمین با توجه به وضعیت جغرافیای سیاسی خود نمی‌توانسته است در معرض یورش اقوام بیگانه قرار نگیرد، اما با توجه به دائمی بودن و تجاوز می‌بایست اندیشه‌ای از مدیریت بحران پیدا می‌کرد تا بتواند درد ضعف طبیعی خود را با آخر الدوای اراده‌ی معطوف به قدرت درمان کند. بنابراین استبداد در این جامعه رشد کرد و ثمر داد و برای همیشه بازتولید می‌شود. از طرفی مساله‌ی مهاجرت ایرانیان از ایران، به واسطه‌ی استبداد داخلی و یا تسخیرگری خارجی بود که زمینه‌ی انحطاط ایران را فراهم آورد. همه‌ی این عوامل در کنار یکدیگر قرار گرفتند و توسعه نیافتگی ایران را رقم زدند» (قاضی مرادی، ۱۳۸۶: ۱۴۴-۱۳۹).

۳- طباطبایی؛ سید جواد طباطبایی در کتاب دیباچه‌ای بر نظریه‌ی انحطاط ایران، راجع به انحطاط ایران این گونه می‌نویسد: «در نظام سلطنتی خودکامه‌ی ایران، شاه در رأس هرم قدرت و در کانون ساختار اجتماعی کشور قرار دارد و همه‌ی نیروها و مناسبات آن‌ها بر حول محور جاذبه‌ی کانون سلطنت صورت می‌گرفت. زیرا، دارای فره ایزدی است. ساختار اجتماعی و ساختار سیاسی، با پارادایم فره ایزدی، بزرگترین مانع توسعه یافتگی در یک جامعه محسوب می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۴۳۵). سید جواد طباطبایی در ادامه در کتاب نظریه‌ی حکومت قانون در ایران، علل انحطاط ایران در عصر قاجاریه را از منظر سیاست‌مداران، نظریه پردازان و سیاحان این عصر، مورد تفسیر و تدوین قرار می‌دهد. وی با توضیحی درباره‌ی علل و اسباب شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، ساختار قدرت و مناسبات درون دربار تهران را از مهم‌ترین آن‌ها می‌داند و می‌نویسد: «امر دیگری که در این شکست عامل مهمی به شمار می‌رفت، عیاشی شاه، غفلت شاهزادگان و دوئیت امراء و درباریان بود» (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۲۰۲-۲۰۰) طباطبایی در مقام نتیجه‌گیری از بحث خود به این نکته‌ی اساسی اشاره می‌کند «که ایرانیان هرگز دریافت روشنی از تمایز میان وضع و شخص پیدا نکردند و از این رو هر گاه از ستم حکومتی به ستوه می‌آمدند، به جای تغییر وضع، تغییر شخصی را کافی دیده‌اند. اگر ایرانیان دریافت روشنی از تمایز میان «وضع» و «شخص» پیدا کرده بودند، تردیدی نیست که توانسته بودند تاکنون دگرگونی عمده‌ای در اوضاع خود بدهند و امروز، هیچ یک از ملل متمدنه‌ی دنیا به پایه‌ی ترقی ایران نمی‌رسید». (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۳۳۲-۳۳۰) اما متأسفانه در طول تاریخ این سرزمین، مردمانش هرگز به این تغییر توجه نکردند.

۴- سریع‌القلم؛ سریع‌القلم در کتاب اقتدارگرایی ایران در عهد قاجار، علت انحطاط و زوال ایران در این عهد را اقتدارگرایی می‌داند او در این رابطه می‌نویسد: «برای ایرانی بسیار سخت بوده تا با زحمت و کوشش و فکر بتواند جایگاهی برای خود تعریف و تبیین کند. بهره‌برداری از رانت‌های سیاسی و اقتصادی پایه‌ی قدرت و سیاست ایرانی است. اقتدارگرایی، شهروند را تنبل و وابسته به دولت بار آورده و

استعدادهای او را پایمال می‌کند زیرا کافی است این شهروند از اشخاص کلیدی یک سیستم اقتدارگرا تعریف و تمجید کند و افکارشان را تأیید نموده و نشر دهد و به این ترتیب خود را صدرصد در اختیار سیستم قرار دهد. چنین اهمیتی نه تخصص می‌خواهد، نه مال، نه امکانات، نه فکر، نه زحمت و نه بی‌خوابی. اگر فرد حاضر باشد به هر قیمتی از شاه و اطرافیان او حمایت کند و افکار و سیاست‌های آن‌ها را نشر دهد، امکانات فراوانی اعم از مستمری، ملک و پست‌های اداری و سیاسی در اختیار او قرار می‌گرفت. در این ساختار سیاسی، اصول فکری، اندیشه، منافع جامعه، مصالح ملی، عقلانیت، دور اندیشی، آینده‌نگری و محاسبه‌ی سود و زیان جامعه از میان می‌رود. البته این خاص ایرانیان نیست. در هر محدوده‌ی جغرافیایی و در میان هرملتی که چنین ساختاری وجود داشته باشد، پی آمده‌های آن زوال ارزش‌های انسانی، اخلاقی و فکری خواهد بود» (سریع‌القول، ۱۳۹۰: ۱۲۴-۱۲۳). او در ادامه می‌نویسد: «اما در منظومه‌ی اقتدارگرایی عهد قاجار، با بروز بن بست، شرایط اقتدارگرایی و خلق و خوی استبداد، باناتوانی نخبگان در حل و فصل ناسازگاری‌های دین و تجدد و یا اسلام سیاسی با لیبرالیسم، تضادهای عمومی پیدا کرده در اواخر عهد قاجار کشف نفت در ایران زمینه‌های دولتی تر شدن اقتصاد را فراهم کرد و مانع از شکل‌گیری بخش خصوصی قدرتمند در مقابل دولتی‌ناظر و ناظم گردید به طور که باید نفت اقتدارگرایی ایرانی را تقویت کرد» (سریع‌القول، ۱۳۹۰: ۱۳۴) بنابراین ساختار اقتدارگرایانه، تضاد میان دین و تجدد و صد البته ناتوانی نخبگان در حل این تضاد و همچنین دولتی شدن اقتصاد زمینه‌ی توسعه نیافتگی ایران را فراهم آوردند.

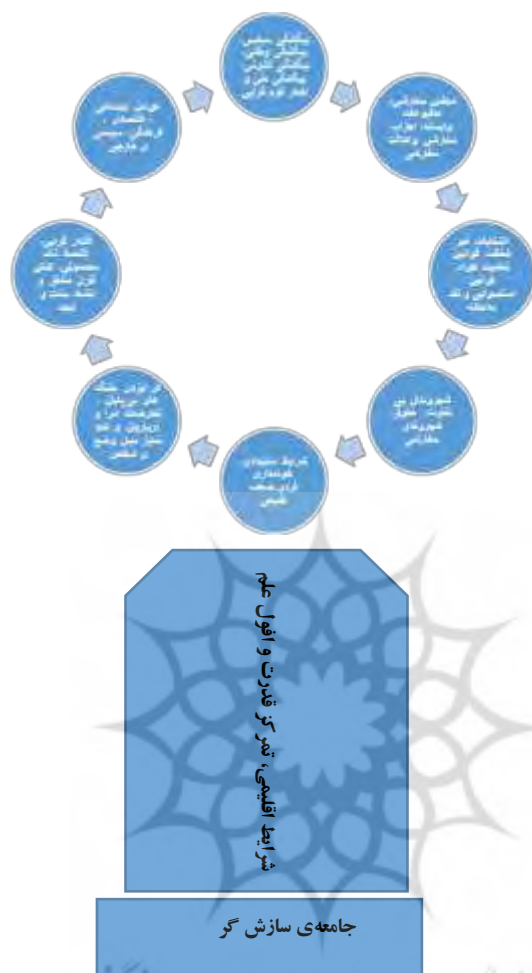
۵- زیبا کلام؛ زیبا کلام در کتاب ما چگونه ما شدیم، علل عقب ماندگی ایران را در سه مولفه ذکر می‌کند. در مولفه‌ی اول، «عقب ماندگی جامعه‌ی ایران از نظر دکتر زیبا کلام، شرایط اقلیمی است». ایشان می‌نویسد، «شرایط اقلیمی ایران پراکندگی اجتماعات اسکان یافته را سبب ساز شد. پراکندگی و دوره‌ی اجتماعات از یک سو و شرایط سخت جغرافیایی از سوی دیگر باعث شدند که سطح تولیدات کشاورزی در ایران پایین مانده و عمدتاً از حد برآوردن نیازهای مصرفی خود تولید کنندگان فراتر نرود». (زیبا کلام، ۱۳۸۶: ۱۰۳-۱۰۱). دکتر زیبا کلام در مؤلفه‌ی دوم، «عامل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را تمرکز قدرت در دست حکومت می‌داند». او می‌نویسد: «پروفسور لمبتون در اثرش پیرامون ایران قرون وسطی نقش آب را با وضوح بیشتری نشان می‌دهد. به اعتقاد او، یکی از غنی‌ترین جنبه‌های نوشته‌های سیاسی ایرانیان در آن عصر مربوط به نقش حکومت در امر تهیه‌ی آب و آبیاری است». اما زیبا کلام، در مولفه‌ی سوم، «علت عقب ماندگی و توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را خاموشی چراغ علم ذکر می‌کند». او در این رابطه می‌نویسد: «سوال اساسی این است افول یا انحطاط علمی در میان مسلمین از چه زمانی شروع شد؟ پاسخ دقیق آن است که نمی‌توانیم دست بر روی یک مقطع به صورت سال معین و یا رویداد یا تحول مشخصی بگذاریم و بگوییم از این نقطه و یا از این تاریخ بود که انحطاط علمی مسلمین آغاز گردید. به نظر می‌رسد که صحیح آن باشد که بگوییم مجموعه‌ای از عوامل به تدریج دست به دست یکدیگر دادند و در نهایت آن پیش‌کسوتی و رهبری علمی مسلمین در جهان را

از بین بردند. این تحولات نه یک شبهه به وجود آمد و نه صرفاً معلول و نتیجه‌ی یک عامل بود. مضافاً این که این افول در یک پهنه‌ی زمانی صورت گرفت که بیش از یک قرن به طول انجامید» (زیبا کلام، ۱۳۸۶: ۲۲۳-۲۲۰). اما در تحلیل سوم، که آخرین تحلیل نیز می‌باشد باید گفت نظریه پردازان تلفیق گرا مجموعه‌ای از عوامل را در پارادایم توسعه نیافتگی ایران دخیل می‌دانند و معتقدند که باید سیستمی و مجموعه‌ای اندیشید. اتفاقاً این تفکر به تفکر جامعه شناختی نزدیک است و اصلاً تحلیل جامعه شناختی یک تحلیل چند بعدی و مجموعه‌ای، اما با عامل مسلط می‌باشد. به هر حال نظریه پردازان تلفیق گرای ایرانی در این زمینه، علل مختلفی جهت پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران، ارائه می‌دهند. اولین نظریه پرداز این گروه علمداری بود که معتقد است پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را باید در سه مولفه کنکاش نمود. اولین مولفه، عامل خارجی است، که این مسأله را باید در یورش‌های خارجی، حملات بیگانگان و نقش استعمار جستجو نمود. دومین مؤلفه، عامل فرهنگی است، که علت این مسأله را باید در فرهنگ غیر مولد و فرهنگ نازای جامعه‌ی ایرانی کشف نمود. اما سومین مولفه، عامل اقتصادی است، که علت این مسأله را باید در سیستم قبیلہ‌ای و قومی جامعه‌ی ایران، و شیوه‌ی تولید فئودالی و آسیایی این ادوار جستجو نمود. دومین نظریه پرداز این گروه، قاضی مرادی است که پارادایم‌های توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را در دو کارویژه تقسیم بندی می‌نماید. اولین کارویژه، خودمداری ایرانیان است، که قاضی مرادی معتقد است علت آن را باید در فرهنگ استبدادی حاکم بر جامعه‌ی ایران دید و نگرینست. اما دومین کارویژه، نظام استبدادی است، این ساختار سیاسی ریشه در زورمدار ایرانیان دارد زیرا آنها مردمانی هستند که همیشه طرفدار کسی هستند که زور دارد و حاکمیت سیاسی و اقتدار جامعه را رهبری می‌کند. سومین نظریه پرداز تلفیق گرا، طباطبایی است. ایشان معتقد است پارادایم‌های توسعه نیافتگی ایران را می‌توان در دو پارامتر بیان کرد. اولین پارامتر، نظام سلطنتی خودکامه است. این پارامتر ریشه در فرهنگ جامعه‌ی ایرانی دارد که می‌گوید، مقام شاه، فره ایزدی دارد و شاه ظل الله است. دومین پارامتر، نبود قانون است، زیرا، کنشگران جامعه در نبود قانون، به جای تغییر وضع به تغییر شخص می‌اندیشند. در واقع برای این کنشگران تمایز میان وضع و شخص هنوز نهادینه نشده است. چهارمین نظریه پرداز این گروه، سریع القلم است. ایشان پارادایم‌های توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را در سه عامل تقسیم بندی می‌کند. اولین عامل، اقتدارگرایی است. سریع القلم معتقد است این مسأله علت در فرهنگ جامعه‌ی ایرانی دارد. ایرانیانی که می‌خواهند بدون زحمت و تلاش و صرفاً با تمجید قدرت به خواسته‌های خود برسند. دومین عامل، تضاد میان دین و تجدد است. علت این امر این است که نخبگان جامعه‌ی ایرانی نتوانستند ناسازگاری‌های میان دین و تجدد را حل کنند. سومین عامل، دولتی شدن اقتصاد است که این مسأله ریشه در مسأله‌ی نفت و عدم شکل‌گیری بخش خصوصی قدرتمند است. پنجمین نظریه پرداز تلفیق گرا، زیباکلام است. ایشان هم پارادایم‌های توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را در سه مولفه تقسیم بندی می‌کند. اولین مؤلفه، شرایط اقلیمی ایران است. علت این مسأله را باید در پراکندگی اجتماعات، شرایط سخت جغرافیایی و پایین بودن سطح تولید کشاورزی جستجو نمود. دومین

مؤلفه، تمرکز قدرت در دست حکومت، که باید گفت این مسأله ریشه در نقش حکومت در امر تهیه‌ی آب دارد. سومین مؤلفه، خاموشی چراغ علم است. علت این مسأله را باید در مقاطع مختلف تاریخی جستجو نمود. به نظر می‌رسد که اگر علاوه بر پارادایم‌های ساختار و کنش، پارادایم عامل خارجی را پارادایم عقب ماندگی تصور کنیم، در این صورت جامعه‌ی ایرانی، یک جامعه‌ی سازشگر محسوب می‌شود. زیرا وقتی جامعه‌ی ایرانی در ادوار مختلف با شکست مواجه می‌شود، در برابر شکست و غلبه‌ی مهاجمان راه سازش در پیش می‌گیرد. در واقع این سازشگری جامعه را از کنش متقابل اجتماعی ناب و یا به عبارتی کنش متقابل اجتماعی واقعی تهی می‌کند. این سازشگری افراد جامعه را نه تنها تبدیل به کنشگران مطیع و فرمانبردار می‌کند بلکه آن‌ها را تبدیل به کنشگرانی چاپلوس و متملق می‌کند تا تنها در سایه‌ی اطاعت و فرمانبری تعالی یابند. بنابراین در یک گزاره‌ی کلی باید گفت که جامعه‌ی سازشگر یک جامعه‌ی منفعل، بی‌اراده، مستبد، خودمدار، مهاجر فرست، متمرکز مطلقه و سراسر از تضاد است. نظریات و افکار نظریه پردازان تلفیق گرا را می‌توان در جدول شماره‌ی سه و مدل شماره‌ی سه نیز مشاهده نمود.

جدول شماره (۳): پارادایم‌های توسعه نیافتگی ایران از منظر نظریه پردازان تلفیق گرای ایرانی

ردیف	نظریه پرداز تلفیق گرا	پارادایم توسعه نیافتگی
۱	زبیا کلام	شرایط اقلیمی، تمرکز قدرت و افول علم
۲	قاضی مرادی	شرایط استبدادی، خودمداری فردی، ضعف طبیعی
۳	طباطبائی	فر ایزدی، چنگ‌های بی پایان، تعارضات امرا و درباریان و عدم تمایز میان وضع و شخص
۴	سریع القلم	اقتدار گرایی، اقتصاد تک محصولی، کنش گران متملق و تضاد سنت و تجدد
۵	علمداری	عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و خارجی
۶	تکارنده	بیگانگی سیاسی، بیگانگی وطنی، بیگانگی قانونی، بیگانگی ملی و تفکر قوم گرایی
۷	تکارنده	مجلس سفارشی، مطبوعات وابسته، احزاب سفارشی و عدالت سفارشی
۸	تکارنده	انتخابات غیر شفاف، قوانین تمامیت خواه، قوانین استصوابی و نقد مداحانه
۹	تکارنده	شهروندان بی تفاوت، حقوق شهروندی سفارشی
۱۰	تکارنده	جامعه‌ی سازش گر



بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله به دنبال آن بودیم تا با استفاده از نظریات نظریه پردازان ایرانی، پارادایم‌های توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران، را مورد کندوکاو قرار دهیم، که بر این اساس بیست و یک نظریه پرداز مطرح شد. نظریات آن‌ها را در سه دسته تقسیم بندی نمودیم. گروه اول، نظریه پردازانی هستند که پارادایم توسعه نیافتگی ایران را ساختار جامعه‌ی آن می‌دانند. این نظریه پردازان را نیز می‌توان به دو گروه تقسیم بندی نمود. گروه اول، نظریه پردازان ساختارگرای سرمایه‌ای هستند. گروهی که معتقد هستند پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را باید در مولفه‌هایی همانند، عدم رشد سرمایه‌داری، عدم انباشت سرمایه، رشد ناقص سرمایه‌داری و یا کمبود عوامل تولید جستجو نمود. گروه دوم، نظریه پردازان ساختارگرای استبدادی هستند، گروهی که معتقد هستند پارادایم توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران را باید در مولفه‌هایی همانند، ساختار استبدادی، استبداد سالاری، بازتولید استبداد و شکست اصلاحات جستجو

نمود. به طور کلی، این نظریه پردازان معتقدند، ساختار اقتدارگرایانه و عدم رشد سرمایه داری در این ساختار، علت و علل توسعه نیافتگی ایران محسوب می‌شود. آنچه باعث پیدایش مولفه‌های اقتدارگرایانه در جامعه‌ی ایران شد، تمرکز اقتصادی و سیاسی، ساختار فرهنگی رشد نیافته و همچنین ضعف در یادگیری از جوامع موفق بوده است. اما آنچه که باعث عدم تکوین نظام سرمایه داری در ایران شد، ناامنی بود و علت آن هم ترس از مصادره‌ی اموال توسط کارگزاران استبداد بوده است. از این نظریه پردازان باید به اشرف، کاتوزیان، آزاد ارمکی، سیف، گودرزی، پیمان، موثقی، واضحی و غنی نژاد اشاره کرد. گروه دوم، نظریه پردازانی هستند که پارادایم توسعه نیافتگی ایران را عاملیت می‌دانند. این نظریه پردازان معتقدند کنش کنشگران جامعه‌ی ایرانی، باعث توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران شده است. از اهم این عناصر فرهنگی، باید به خلیقات ایرانیان، خاصه، بی‌سوادی عمومی، بیگانگی با تاریخ، حقیقت‌گریزی، ریاکاری؛ حسادت، غریزدگی، نخبه‌کشی، منجی‌طلبی و همه چیزدانی ایرانیان اشاره کرد. از این نظریه پردازان باید به رفیع پور، میلانی، آل احمد، جمالزاده، ایزدی، رضاقلی و نراقی اشاره کرد. گروه سوم، نظریه پردازانی هستند که پارادایم توسعه نیافتگی ایران را تلفیقی می‌دانند. منظور از تلفیق گرایان، نظریه پردازانی هستند که علاوه بر مولفه‌هایی همانند ساختار و عاملیت، به عوامل خارجی به مثابه‌ی حملات نظامی بیگانگان و نقش استعمار در توسعه نیافتگی جامعه‌ی ایران هم توجه دارند. از این نظریه پردازان باید به علمداری، طباطبایی، قاضی مرادی، زیبا کلام و سریع القلم اشاره کرد. بر این اساس در یک فراتحلیل باید گفت که جامعه‌ی ایران همواره در ساحات جامعه‌ی یک عقلی، جامعه‌ی سازشگر و جامعه‌ی هبوطی در نوسان بوده است. که این نوسان بستگی به روابط و مناسبات موجود در جامعه داشته است. زیرا هر موقع جامعه آرام بوده است شاه در اوج یک عقلی فرمان می‌رانده است و هر موقع جامعه ناآرام بوده است، نظام یک عقلی در جامعه راه سازش را در پیش می‌گرفته است که در سایه‌ی این سازش به هبوط می‌رسید. در واقع از تمامی تمدن، تاریخ و فرهنگ خودش تنزل پیدا می‌کرد. بنابراین نظریات جامعه‌ی یک عقلی، جامعه‌ی سازشگر و جامعه‌ی هبوطی نه تنها به صورت مجزا بلکه به صورت همسنگ و برابر در جامعه‌ی ایرانی تبلور یافته است. اما به راستی راه‌هایی جامعه‌ی ایران از این پارادایم‌های منحط و عقب مانده چیست؟ به نظر می‌رسد ذهن کنشگران ایرانی و جامعه‌ی یک عقلی ایران، جامعه‌ی هبوطی ایران و جامعه‌ی سازشگر ایران، باید چهار مرحله فکری و ذهنی را به صورت متوالی و پی در پی طی نماید. اولین مرحله، عبور از پارادایم قوم‌گرایی به پارادایم شهروندی است. در واقع باید گفت که قومیت یک نوع عامل شناخت است و فی‌نفسه بد نیست اما تفکر قومیتی در دنیای مدرن قابل قبول نیست. زیرا دال مرکزی قومیت برتری نژادی با دال مرکزی شهروندی یعنی برابری افراد با هم در تعارض هستند. بنابراین در ابتدا همه‌ی افراد جامعه‌ی ایران باید به تفکر شهروندی برسند. که این امر جزء در سایه‌ی پذیرش مفاهیم مدرن امکان‌پذیر نیست. دومین مرحله عبور از پارادایم تفکر ربانی به پارادایم تفکر علمی است. به نظر می‌رسد بین تبدیل مفاهیم تئولوژیک به مفاهیم علمی و عبور جامعه از مرحله سنتی به مرحله‌ی مدرن تفاوت معناداری وجود دارد. زیرا مفاهیم

علمی مادی، محسوس، ملموس، آزمون پذیر، تکرارپذیر و نسبی هستند. اما مفاهیم تئولوژیک، غیر مادی، غیر محسوس، غیر ملموس، غیر آزمون پذیر، غیر تکرارپذیر و مطلق هستند. در واقع مفاهیم تئولوژیک باید به مفاهیم علمی تبدیل شوند تا گذار از این مرحله امکان پذیر شود. سومین مرحله عبور از پارادایم تفکر سیاسی تئولوژیک به پارادایم تفکر سیاسی دموکراتیک است. زیرا همه ی حقوق اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی از تفکر سیاسی متولد می شود. فلذا تا این نوع تفکر در جامعه، در جایگاه واقعی خودش قرار نگیرد، توسعه ای در کار نخواهد بود. در واقع باید گفت سیاست به مثابه ی چتری است که همه ی ساختارهای جامعه در ذیل آن تکوین می یابند. اما سرانجام چهارمین مرحله عبور از پارادایم اقتصاد تک محصولی به پارادایم اقتصاد صنعتی است. زیرا چنان چه مشخص است اقتصاد نفتی، اقتدار گرایی را در جامعه یک عقلی ایران تداوم بخشیده است. فلذا نه تنها باعث بازسازی و تقویت زیرساخت های جامعه نشده است بلکه خود تبدیل به بخشی از مشکل جامعه ی ایرانی شده است. زیرا درآمدهای نفتی نه تنها مانع شکوفایی ذهن اقتصادی کنشگران و دولتمردان در ایران شده است بلکه زمینه ی رانت، فساد و اختلاس های فوق تصور را در جامعه فراهم کرده است. از طرفی شرایط اقلیمی، کمبود آب، کمی بارش، جامعه را نیازمند یک اقتصاد صنعتی نموده است. فلذا تا ذهن ایرانی و جامعه ی ایران از مرحله ی قوم گرایی به مرحله ی شهروندی عبور نکند، خبری از سایر مراحل گذار در جامعه نخواهد بود. پارادایم های توسعه نیافتگی ایران را در یک نمای کلی و جزیی می توان در مدل های شماره ی چهار و پنج نیز مشاهده نمود.

مدل شماره (۴): پارادایم های توسعه نیافتگی ایران در یک نمای کلی



منابع:

- لمر، ریچارد. (۱۳۹۰). علم هرمنوتیک، ترجمه‌ی محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: انتشارات هرمس.
- گروندن، ژان. (۱۳۹۱). هرمنوتیک، ترجمه‌ی محمد رضا ابوالقاسمی، تهران: انتشارات ماهی.
- تنهایی، حسین ابوالحسن. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی نظری؛ مبانی، اصول و مفاهیم، تهران، انتشارات بهمن برنا.
- عضدانلو، حمید. (۱۳۸۸). آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، تهران: انتشارات نی.
- علمداری، کاظم. (۱۳۸۷). چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت، تهران: انتشارات توسعه.
- ایزدی، علی محمد. (۱۳۸۸). چرا عقب مانده ایم؛ جامعه‌شناسی مردم ایران، تهران: انتشارات علم.
- قاضی مرادی، حسن. (۱۳۸۹). در پیرامون خود مداری ایرانیان، تهران: انتشارات آمه.
- رضاقلی، علی. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تهران: انتشارات نی.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۸۹). تأملی درباره‌ی ایران؛ دیباچه‌ی بر نظریه‌ی انحطاط ایران، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۹۲). تأملی درباره‌ی ایران، نظریه حکومت قانون، تهران: انتشارات مینوی خرد.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۸۶). ما چگونه ما شدیم، تهران: انتشارات روزنه.
- اشرف، احمد. (۱۳۵۹). موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران؛ دوره‌ی قاجاریه، تهران: انتشارات زمینه.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۹۰). اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار، تهران: نشرفرزان روز.
- میلانی، عباس. (۱۳۸۷). تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران: نشر اختران.
- قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۰). استبداد در ایران، تهران: نشر آمه.
- قاضی مرادی، حسن. (۱۳۸۶). تأملی بر عقب ماندگی ما، تهران: نشر اختران.
- کاتوزیان، محمد علی. (۱۳۹۰). ایران جامعه‌ی کوتاه مدت، تهران: نشر نی.
- رفیع پور، فرامرز. (۱۳۹۳). دریغ است ایران که ویران شود، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- رفیع پور، فرامرز. (۱۳۸۳). موانع رشد علمی ایران و راه‌حل‌های آن، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۹۱). بنیان‌های فکری نظریه‌ی جامعه‌ی ایرانی، تهران: نشر علم.
- آل احمد، جلال. (۱۳۸۹). غرزدگی، تهران: نشر آدینه‌ی سبز.
- جمال زاده، محمد علی. (۱۳۴۵). خلیقات ما ایرانیان، تهران، انتشارات جاویدان.
- گودرزی، غلامرضا. (۱۳۸۹). درآمدی بر جامعه‌شناسی استبداد ایرانی، تهران: نشر مازیار.
- پیمان، حبیب‌الله. (۱۳۹۳). عوامل تکوین و باز تولید استبداد در ایران، تهران: نشر قلم.
- سیف، احمد. (۱۳۹۰). بحران استبداد سالاری در ایران، تهران: انتشارات آمه.

واکاوی جامعه‌شناختی پارادایم‌های توسعه‌نیافتگی ایران از منظر . . .

- واضحی، کاووس. (۱۳۹۲). اقتصاد سیاسی ایران، تهران: انتشارات صمدیه.
- موثقی، احمد. (۱۳۸۵). نوسازی و اصلاحات در ایران؛ از اندیشه تا عمل، تهران: نشر قوموس.
- نراقی، حسن. (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی خودمانی، تهران: نشر اختران.
- غنی نژاد اهری، موسی. (۱۳۸۶). تجدد طلبی و توسعه در ایران معاصر، تهران: نشر مرکز.

